



داستان‌های کلاسیک  
برای  
کودکان

کتاب دوم

مترجم: سیده سودابه احمدی



واحد کودک و نوجوان  
انتشارات سایه گستر

# فهرست مطالب

شیر و موش	۵
مرد نان زنجبیلی	۲۹
لباس جدید پادشاه	۵۳
لاک پشت و خرگوش	۷۷
علی بابا و چهل دزد	۱۰۱
مورچه و ملخ	۱۲۵
جوجه کوچولو	۱۴۹
روباه و کلاغ	۱۷۳

یک روز، جاتو بعد از این که صبحانه‌اش را تمام کرد، نمی‌دانست باید چه کار کند. اما بالاخره به این نتیجه رسید که آن روز هم مثل بیشتر روزهای دیگر، روز خوبی است تا بعضی از زیردستانش را ببیند و برای خودش توی قلمرو پادشاهی‌اش به گردش برود.

جاتو با خودش گفت: «به نظرم امروز صبح برم میمون‌ها رو ببینم. اون‌ها یه عامله حرف می‌زنن و همیشه یه جوک جدید دارن که برام تعریف کنن. بعدش هم، شاید برم شنا کنم.» سپس، به طرف بیشه‌ای که میمون‌ها زندگی می‌کردند راه افتاد.



روزی روزگاری، توی جنگلی در دوردست‌ها، شیر قدرتمندی به نام جاتو زندگی می‌کرد. او سلطان جنگل و فرمانروای تمام موجوداتی بود که آنجا زندگی می‌کردند. حیوانات جنگل پادشاهشان را خیلی دوست داشتند، اما همیشه یک کمی هم از او می‌ترسیدند، چون دندان‌های ترسناکی داشت.